

پژوهشی در روایات ارتداد صحابه

پس از رحلت پیامبر* ﷺ

□ جواد ایروانی^۱

چکیده

براساس آیات و روایات، «صحابه پیامبر ﷺ» به لحاظ درجات ایمان و عمل، مراتب گوناگونی داشته در بین آنان افراد شایسته و ناشایست وجود داشت. با این حال، به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ هزاران نفر از اصحاب خالص و باوفای حضرت در سرتاسر عربستان می‌زیستند که بسیاری از آنان پیشتر، مراتب ایمان و مجاهدت خود را به اثبات رسانیده بودند. این در حالی است که روایاتی چند در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت، به ظاهر خبر از ارتداد عموم صحابه پس از رحلت رسول خدا ﷺ می‌دهد. پرسش اصلی آن است که با وجود دلایل متعدد مبنی بر ایمان راسخ شمار فراوانی از صحابه پیامبر ﷺ، روایات دال بر ارتداد عمومی آنان پس از رحلت چگونه توجیه می‌شود؟ چه اگر مقصود، بازگشت آنان از اسلام به سمت کفر و شرک و بت‌پرستی باشد، افزون بر ناسازگاری با آیات، روایات دیگر و تاریخ، به معنی ثمربخش نبودن تلاش‌های هدایت‌گرانه پیامبر ﷺ در تربیت نسلی با ایمان بوده، شبهه ابراز اسلام آنان زیر فشار و اجبار را نیز تقویت خواهد کرد.

این نوشتار که به شیوه توصیفی تحلیلی و روش کتابخانه‌ای سامان یافته، تلاش دارد مفهوم صحیح این روایات را برنماید. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۲ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۴/۱۳.

۱. دانشیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (irvani_javad@yahoo.com).

مقصود از ارتداد در اینجا، اصطلاح فقهی آن یعنی انکار اسلام و بازگشت به کفر و شرک نیست، بلکه «بازگشت» از مسیر ترسیم شده برای امت اسلامی توسط پیامبر ﷺ است که با تقصیر و قصور عمومی از همراهی با علی علیه السلام روی داده است. به دیگر سخن، «ارتداد» خود مراتبی دارد که مراتب بالای آن به مفهوم انکار خدا یا نبوت و شریعت و مشمول احکام سنگین فقهی است و مراتب پایین آن، شامل هرگونه بازگشت از ارزش‌ها و تمرد از واجبات، که این دومی در روایات مورد بحث اراده شده است.

واژگان کلیدی: صحابه پیامبر ﷺ، ارتداد، ارتداد اصحاب

طرح بحث

مسأله ارتداد اصحاب پیامبر ﷺ پس از رحلت حضرت، به صورت غرض‌ورزانه از سوی دو گروه و با دو انگیزه مطرح شده است: نخست افرادی که با غرض‌ورزی و کینه‌توزی بر ضد قرآن، رسول خدا ﷺ و اسلام ادعا کرده‌اند اسلام با زور و شمشیر خود را بر مردم شبه جزیره عربستان تحمیل کرد و بدین جهت با رحلت محمد ﷺ، تمام اصحاب - به جز تعدادی اندک - مرتد شده و به کفر و شرک بازگشتند! گروه دوم نیز شماری از نویسندگان وهابی که اتهام کفر و ارتداد اصحاب را به شیعه نسبت می‌دهند و از این رهگذر، شیعیان را تکفیر می‌کنند!

از سوی دیگر، روایاتی چند در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت وجود دارد که دست کم در نگاه نخست، ارتداد عموم صحابه را پس از رحلت رسول خدا ﷺ نشان می‌دهد! این در حالی است که حجم قابل توجهی از آیات و روایات، رویکردی مثبت و توأم با تعظیم نسبت به صحابه دارند؛ رویکردی که هم ناظر به عموم یا شمار فراوانی از صحابه است و هم ناظر به جایگاه والا و عاقبت نیک آنان، که طبعاً با ارتداد آنان نمی‌سازد. ضمن آن که پذیرش ادعای ارتداد عمومی صحابه بلافاصله پس از رحلت پیامبر ﷺ، به مفهوم شکست رسالت هدایت‌محور پیامبر و مؤید گسترش مبتنی بر زور و اجبار اسلام خواهد بود که خود با دلایل فراوان قرآنی، روایی و تاریخی ناسازگار می‌نماید.

پرسش اصلی آن است که با وجود دلایل فراوانی مبنی بر ایمان راسخ شمار فراوانی

از صحابه پیامبر ﷺ، روایات دال بر ارتداد عمومی آنان پس از رحلت، چگونه توجیه می‌شود؟

فرضیه تحقیق این است که ارتداد صحابه پس از رحلت، نه به مفهوم «بازگشت به کفر و شرک»، که به معنی «بازگشت از مسیر ترسیم شده برای خلافت» است. پیش از شروع بحث، باید دیدگاه اصیل شیعه درباره اصحاب را که برگرفته از آیات قرآن و روایات معتبر است اشاره نماییم، آن‌گاه به تحلیل روایات یادشده بپردازیم.

الف. جایگاه صحابه

درباره جایگاه صحابه به طور کلی دو دیدگاه وجود دارد؛

دیدگاه نخست، نظریه اکثر قریب به اتفاق اهل سنت است. آنان بر این باورند که همه اصحاب پیامبر ﷺ، عادل (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ۶۳-۶۴؛ غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ آمدی، ۱۴۰۲، ۹۰/۲)، بلکه مصون از خطا و گناه (نک: محمود ابوریه، بی تا، ۳۵۳)، و اهل بهشت و رضوان الهی (ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۶۳/۱، به نقل از ابن حزم) هستند. آنان این دیدگاه را افزون بر اجماع (ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۷/۱؛ عجللی، ۱۴۰۵، ۹۳/۱)، به آیاتی مستند کرده‌اند که به شکلی از صحابه یا امت اسلامی تمجید کرده است. غزالی در این باره می‌گوید:

«پیشینیان امت برآنند که عدالت صحابه، به سبب تعدیل خداوند و ستایش آنان در قرآن، معلوم می‌باشد و همین نیز اعتقاد ما در این زمینه است، مگر آن‌که به طریق قطعی ثابت شود که یکی از آنان عالمانه مرتکب فسقی شده است، ولی چنین چیزی ثابت نشده است» (غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰).

آیات ذیل در صدر آیاتی است که برای نظریه عدالت صحابه، مورد استناد قرار گرفته است:

۱. ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران/۱۱۰)؛ شما بهترین امتی هستید که [برای اصلاح جوامع انسانی] پدیدار شده‌اید (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ۶۴؛ ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۸/۱).
۲. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ (بقره/۱۴۳)؛ و همان گونه [که شما را به راه راست هدایت کردیم] شما را امتی میانه قرار دادیم (غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۷/۱). آنان «وَسَطًا» را به معنی «عدول» دانسته‌اند (آمدی، ۱۴۰۲، ۹۰/۲).

۳. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (فتح/۱۸): یقیناً خدا از مؤمنان هنگامی که زیر آن درخت [که در منطقه حدیبیه بود] با تو بیعت می‌کردند خشنود شد (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵، ۶۴؛ غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۷/۱).

۴. ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه/۱۰۰): پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی و درستی از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان هم از خدا راضی هستند؛ برایشان بهشت‌هایی آماده کرده که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا برای ابد جاودانه‌اند؛ این است کامیابی بزرگ (غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ ابن حجر، ۱۴۱۶، ۱۷/۱).

۵. ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَتَنَبَّهُونَ فَضُلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضُوا نَأْسِيمًا فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (فتح/۲۹): محمد، فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می‌بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می‌طلبند؛ نشانه آنان در چهره‌شان از اثر سجود پیداست، این است توصیف آنان در تورات، و اما توصیفشان در انجیل این است که وجودشان چون زراعتی است که جوانه‌های خود را رویانده پس تقویتش کرده تا ستبر و ضخیم شده، و در نتیجه بر ساقه‌هایش [محکم و استوار] ایستاده است، به طوری که دهقانان را [از رشد و انبوهی خود] به تعجب می‌آورد تا خدا به وسیله [انبوهی و نیرومندی] مؤمنان، کافران را به خشم آورد. [و] خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده است.

آنان رفتارهای ناشایست برخی از صحابه و حوادث تلخ و نزاع‌های خونین روی داده میان آن‌ها را چنین توجیه کرده‌اند که صحابه در این موارد به «اجتهاد» خود عمل

کرده‌اند؛ حال یا هر مجتهدی «مصیب» است و حکم واقعی برای وی همان است که انجام داده است و یا این که در صورت رسیدن به حق، مأجور و در صورت خطا، معذور است! (غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ آمدی، ۱۴۰۲، ۹۲/۲) بلکه در صورت اصابه دو اجر، و در صورت خطا یک اجر دارند (ابن حجر، ۱۴۱۶، ۲۵/۱).

نقطه خطرناک این دیدگاه نیز آن است که برخی از آنان، نقد و تنقیص صحابه را در حد کفر دانسته‌اند (ابن حجر، ۱۴۱۶، ۲۲/۱، به نقل از ابوزرعه رازی).

دیدگاه دوم، نظر و عموم شیعه (نقوی سید حامد، ۱۴۰۶، ۹۱/۱؛ معروف الحسینی هاشم، ۱۳۹۸، ۷۵؛ عسکری سید مرتضی، ۱۴۱۰، ۹۶/۱ - ۹۷) است که عدالت صحابه را به طور مطلق نپذیرفته معتقدند. صحابه نیز به سان دیگر افراد، دارای مراتب گوناگون بوده‌اند و در میان آنان، افراد عادل و غیرعادل وجود داشته است. اقلیتی از اهل سنت نیز بر همین باورند (محمود ابوریه، بی تا، ۳۵۴؛ نیز نک: غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۰؛ نقوی، سیدحامد، ۱۴۰۶، ۹۱/۱).

بررسی مجموع، آیات در موضوع صحابه، به روشنی نشان می‌دهد کسانی که در اصطلاح نام «صحابی» بر آنان اطلاق می‌گردد^۱ به طور کلی در سه دسته جای می‌گیرند:

دسته نخست گروهی که به واقع به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و در این راه با جان و مال خود مجاهدت کردند؛ آنان که قرآن آن‌ها را ستوده و به حق، شایسته نام صحابی‌اند. آیات پیش گفته در منزلت مهاجرین و انصار و همراهان باوفای پیامبر ﷺ به ویژه آیه ۱۰۰ توبه و آیه ۲۹ فتح، ناظر به همین گروه است.

روایت ذیل نیز، بیانگر جایگاه صحابه از نگاه اهل بیت ﷺ است:

از امام رضا ﷺ نقل شده که از پدر بزرگوار خود از امام صادق ﷺ روایت فرمود: «اجتمع آل محمد ﷺ علی... أن يقولوا فی اصحاب النبی ﷺ أحسن قول» (ابوالفتوح رازی،

۱. اگرچه در تعریف صحابی بین عالمان اختلاف نظرهایی وجود دارد، تعریف مشهور آن چنین است: «من لقی النبى ﷺ مؤمناً به و مات علی الاسلام» (عجلی احمد بن عبدالله، ۱۴۰۵، ۹۵/۱؛ ابن حجر، ۱۴۱۶، ۸/۱ و بی تا، ۶۵؛ العینی، محمود ابن احمد، بی تا ۱۶۹/۱۶؛ شهید ثانی، ۱۳۸۱، ۳۳۹): صحابی کسی است که پیامبر ﷺ را در حالی که مسلمان بوده ملاقات کرده و مسلمان مرده است. برخی، کثرت مصاحبت را در اطلاق اسم صحابی دخیل دانسته‌اند (غزالی، ۱۴۱۷، ۱۳۱) و برخی دیگر، این قید را نفی کرده‌اند (آمدی، ۱۴۰۲، ۹۲/۲).

۱۴۰۸، ۵۰/۱): آل محمد علیهم‌السلام اتفاق نظر دارند که... درباره اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بهترین سخن را بگویند.

دسته دوم منافقانی که به ظاهر در صف اصحاب بودند ولی در نهان، اعتقادی به اسلام و پیامبر نداشته از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند. به مقتضای طبیعت «نفاق»، جز در مواردی که حقیقت امر بر مسلمانان مکشوف می‌گشت، قابل شناسایی نبوده و از دید ناظران و به‌ویژه نسل‌های بعدی، جزء صحابه تلقی می‌شدند. به دیگر سخن، افرادی بودند که در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پس از ایشان در بین صفوف صحابه رخنه کرده و خود را صحابی معرفی می‌کردند، آن‌سان که گاه حتی شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز بدون اخبار وحی، آنان را نمی‌شناخت:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا نَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ (توبه/۱۰۱)؛ و گروهی از بادیه‌نشینانی که پیراموتتان هستند منافق‌اند؛ و نیز گروهی از اهل مدینه بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم [عذابی در دنیا و عذابی در برزخ] سپس به سوی عذابی بزرگ بازگردانده می‌شوند.

آیات متعدد دیگر سوره توبه، بیان‌گر رفتارها و اقدامات ناشایست منافقان مدینه در آن زمان است، آن‌سان که نام‌هایی همچون فاضحه و مخزیه را نیز بر آن نهاده‌اند. اجازه خواستن برای تخلف از جهاد، که ویژگی افراد بی‌ایمان بود (توبه/۴۵)، مهیا نکردن مقدمات جهاد (همان/۴۶)، فتنه‌جویی آنان در صورت شرکت در جهاد (همان/۴۷)، وارونه جلوه دادن حقایق برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (همان/۴۸)، ناراحتی آنان از رخداد اتفاقات خوب برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (همان/۵۰)، به‌سخره گرفتن مسلمانان ایشارگر کم‌بضاعت (همان/۷۹)، سوگندهای دروغین پرتعداد (همان/۶۲، ۷۴ و ۹۵)، توطئه نافرجام قتل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (همان/۷۴)، شادمانی از تخلف در جنگ (همان/۸۱)، و احداث مسجد ضرار برای ایجاد تفرقه (همان/۱۰۷)، نمونه‌هایی از رفتارهای منافقان است. چنان‌که در سوره‌های دیگر قرآن نیز حالات این گروه بیان شده است. از جمله:

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ

يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿﴾ (منافقون/۱)؛ چون منافقان نزد تو آیند، می گویند: گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی. و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اویی و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند.

در روایات نیز این مطلب منعکس است:

«قال النبي ﷺ: في أصحابي اثنا عشر منافقاً، فيهم ثمانية لا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط»: (نیشابوری مسلم، بی تا، ۱۲۲/۸. نیز: بخاری محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱، ۱۵۶/۳؛ ابن حنبل احمد بن محمد، بی تا، ۱۹۶/۶)؛ رسول خدا ﷺ فرمود: بین اصحاب من دوازده منافق وجود دارد که هشت نفر از آنان در بهشت هم وارد نمی شوند، مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن درآید! [پس هم چنان که ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال می باشد].

دسته سوم کسانی بودند که نه به سان گروه نخست، ایمانی عمیق و عملی پاک و خالص داشتند و نه همچون گروه دوم، نفاق و کارشکنی. آنان، ایمانی سطحی و آمیخته ای از اعمال خوب و بد را از خود بروز دادند:

﴿وَأَخْرَوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه/۱۰۲)؛ و دیگرانی هستند که به گناهانشان اعتراف کردند، [و] اعمال شایسته را با اعمال بد درآمیختند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنَ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (حجرات/۱۴)؛ بادیه نشینان گفتند: ما [از عمق قلب] ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، بلکه بگوید: اسلام آورده ایم؛ زیرا هنوز ایمان در دل هایتان وارد نشده است و اگر خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، چیزی از اعمالتان را نمی کاهد، زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

این تقسیم بندی سه گانه برای معاصران پیامبر ﷺ که درون جامعه اسلامی می زیستند، دیدگاه قاطع شیعه در این باره است و نسبت دادن مطلبی جز این، چیزی جز افترا و اتهام نیست (نک: آل محسن علی، ۱۴۱۹، ۱۶۹ - ۱۷۱).

سید شرف‌الدین موسوی در سخنی استوار می‌گوید: «دیدگاه ما دربارهٔ صحابه دیدگاهی میانه است؛ نه همچون غالیان هستیم که همهٔ صحابه را تکفیر می‌کنند و نه بسان اهل سنت که به عدالت هر مسلمانی که پیامبر ﷺ را دیده، باور دارند. چه، در بین صحابه نیز سطوح مختلفی وجود داشته است، از مؤمن عادل و دانشمند تا مجرم فاسد و نفاق‌پیشه» (شرف‌الدین موسوی سید عبدالحسین، ۱۳۷۳، ۱۴ - ۱۵).

ب. نقدگونه‌ای بر استدلال اهل سنت به آیات

مهم‌ترین آیات مورد استناد اهل سنت بر عدالت و تنزیه عموم صحابه را پیش‌تر ذکر کردیم. استدلال به این آیات ناستوار می‌نماید. اکنون به فراخور مجال و اختصارگونه، نقدهایی بر آن‌ها را خاطر نشان می‌سازیم:

آیهٔ اول: استدلال به این آیه، مبتنی بر آن است که مخاطب آیه، خصوص صحابه موجود در آن زمان باشد (آمدی، ۱۴۰۲، ۹۰/۲)، در حالی که هیچ‌گونه شاهدی بر این اختصاص وجود ندارد، بلکه مقصود، مجموعه «امت» اسلامی است و برتری آنان نیز مشروط به ایمان و انجام وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر (مکارم شیرازی و دیگران، ۴۸/۳).

آیهٔ دوم: اشکال استدلال به این آیه بر عدالت صحابه واضح است. چه، از یک‌سو مخاطب در ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً﴾ همهٔ امت اسلامی است (فخر رازی، ۸۵/۴) نه خصوص صحابه و از دیگر سو، مقصود از «وسط»، اعتدال امت اسلامی در عرصه‌های مختلف عقیده و اخلاق و عمل است (طباطبایی، ۳۱۹/۱. نیز نک: فخر رازی، ۸۴/۴ - ۸۵) نه خصوص عدالت فقهی و ملکهٔ تقوا و مصونیت از خطا.

آیهٔ سوم: در خصوص اعلام رضایت الهی از شرکت کنندگان در بیعت رضوان، نیک روشن است که مقصود، خصوص کسانی هستند که در آن برههٔ حساس با پیامبر ﷺ بیعت کردند و با «این رفتار خود»، رضایت الهی را به دست آوردند (طوسی، التبیان، ۳۲۸/۹)، و نه «عموم صحابه» و رضایت الهی از «همه رفتارهای آنان».

آیهٔ چهارم: به گفتهٔ مفسرانی همچون فخر رازی، در این آیه دو احتمال و دو نظریه وجود دارد، یکی این که آیه مخصوص قدمای صحابه و پیشگامان هجرت و نصرت

است (مِن تَبَعِيضِهِ) و دوم آن که شامل همه صحابه باشد (مِن بَيَانِيهِ) (فخررازی، ۱۶/۱۲۹). بنابراین، دست کم آیه دو پهلو است و نمی توان رضوان الهی را برای همه صحابه از آن برداشت کرد. ضمن آن که اگر شرط شمول رضوان برای تابعان، دنباله روی آنان از «روش نیک» صحابه است: «اتَّبِعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»، این شرط (: احسان) در صحابه نیز به طریق اولی باید وجود داشته باشد، وگرنه لازمهاش اضافه «فرع» بر «اصل» است. به دیگر سخن، جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند، به طریق اولی باید این شرط در خود صحابه نیز باشد (مکارم شیرازی و دیگران، ۸/۱۰۹).

آیه پنجم: واژه «مِنْهُمْ» در فراز آخر این آیه، ظهور در مفهوم «تبعیض» دارد و مفاد آن این است که صرفاً آن دسته از اصحاب پیامبر ﷺ مشمول مغفرت و پاداش الهی هستند که متصف به ایمان و انجام دهنده عمل صالح باشند. بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه آمده است، ایمان و عمل صالح را نیز در خود داشت. بنابراین، تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است؛ یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد ﷺ داده است که در خط او باقی بمانند و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند (مکارم شیرازی و دیگران، ۲۲/۱۱۸). بدیهی است کسانی که در برهه‌ای از زندگی خود مرتکب اعمال ناشایستی شده‌اند، به همان نسبت مسئول اعمال خود خواهند بود. حتی اگر «من» در آیه مردد بین تبعیضیه و بیانیه باشد نیز، مفهوم آیه دو پهلو شده و برای عدالت صحابه قابل استدلال نخواهد بود.

با این حال، عقل حکم می کند که صحابه، بسان دیگر افراد از هیچ مصونیتی در قبال عملکرد منفی خود برخوردار نباشند.

ج. انبوه صحابیان مؤمن و مجاهد در آستانه رحلت پیامبر ﷺ

آیات توصیف کننده دسته نخست صحابه به روشنی نشان می دهد که به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ، هزاران نفر از اصحاب خالص و باوفای حضرت در سرتاسر عربستان می زیستند که بسیاری از آنان، پیش تر مراتب ایمان و مجاهدت خود را به اثبات رسانیده بودند، از جمله از واپسین سال های حیات پیامبر ﷺ در غزوه تبوک که

قرآن کریم این چنین آنان را توصیف می‌کند:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ﴾ (توبه/۱۱۷)؛ مسلماً خدا رحمت ویژه‌اش را بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار [جنگ تبوک] از او پیروی کردند، ارزانی داشت، پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنان [به سبب سختی مسیر جنگ از حق] منحرف شود [و از ادامه مسیر بازایستند و به مدینه برگردند] سپس خدا توبه آنان را پذیرفت، زیرا خدا نسبت به آنان بسیار رؤوف و مهربان است.

نیز: ﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولِيكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ ﴿توبه/۸۸-۸۹﴾؛ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند، اینانند که همه خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و اینانند که رستگارند. خدا برای آنان بهشت‌هایی را آماده کرده است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آنجا جاودانه‌اند، این است کامیابی بزرگ. بدین جهت، اثبات ادعای ارتداد همه اصحاب، بلافاصله پس از رحلت پیامبر ﷺ بسی دشوار است.

د. روایات ارتداد صحابه

آنچه در این جا منشأ بروز چنین تصویری شده است، وجود چند روایت در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت است. مفاد روایات موجود در منابع حدیثی شیعه، خبر از «هلاکت و گمراهی» به جز سه نفر، «ارتداد مردم» به جز سه نفر، «بازگشت به گذشته خود» به جز سه نفر و تمرد از اجرای فرمان علی رضی الله عنه، و نیز امتناع سه نفر استثنای شده از بیعت با خلیفه اول می‌دهد، ضمن این که در این روایات تأکید شده است که سایر مردم به تدریج، به آن سه نفر ملحق شدند.

چنان که مفاد روایات اهل سنت نیز «ارتداد و بازگشت صحابه به عقب» پس از رحلت رسول خدا ﷺ است.

۱. «عن الحسن بن محبوب عن الحارث قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أبا عبد الله عليه السلام فلم يزل يسأله حتى قال: فهلك الناس إذا؟ فقال: إي والله يا ابن أعين هلك الناس أجمعون. قلت: أهل الشرق والغرب؟ قال: إنها فتحت على الضلال، إي والله هلكوا إلا ثلاثة نفر: سلمان الفارسي وأبوذر والمقداد ولحقهم عمار وأبو ساسان الأنصاري وحذيفة وأبو عمرة فصاروا سبعة» (مفيد، بی تا، صص ۵ - ۶؛ طوسی، ۱۴۰۴، ۳۴/۱ - ۳۵)؛ حسن بن محبوب گوید: شنیدم عبدالمکمل بن اعین پیوسته از امام صادق علیه السلام [درباره وضعیت مردم پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله] می پرسید تا این که گفت: بنابراین همه مردم هلاک شدند؟! فرمود: آری به خدا سوگند ای پسر اعین! همه مردم هلاک شدند. گفتم: اهل شرق و غرب؟ فرمود: درهای گمراهی به رویشان گشوده شد، آری، به خدا سوگند جز سه نفر، باقی افراد هلاک شدند: سلمان فارسی، ابوذر و مقداد، سپس عمار و ابوساسان انصاری و حذیفه و ابوعمره نیز به آنان پیوستند و هفت تن شدند.

۲. «عن أبي جعفر عليه السلام قال: ارتدّ الناس بعد النبي صلی الله علیه و آله إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود وأبوذر الغفاری وسلمان الفارسی، ثم إنّ الناس عرفوا ولحقوا بعد» (مفيد، بی تا، ۵ - ۶)؛ امام باقر علیه السلام فرمود: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند به جز سه نفر: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی، سپس سایر مردم نیز [حق را] شناختند و ملحق شدند.

۳. «عن عمرو بن ثابت قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن النبي صلی الله علیه و آله لما قبض ارتدّ الناس على أعقابهم كفارا إلا ثلاثا: سلمان والمقداد وأبوذر الغفاری، إنه لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاء أربعون رجلاً إلى علي بن أبي طالب عليه السلام فقالوا: لا والله لا نعطي أحداً طاعة بعدك أبداً. قال: ولم؟ قالوا: إنا سمعنا من رسول الله صلی الله علیه و آله فيك يوم غدیر (خم)، قال: وتفعلون؟ قالوا: نعم قال: فأتوني غدا محلّقين. قال: فما أتاه إلا هؤلاء الثلاثة. قال: وجاءه عمار بن ياسر بعد الظهر...» (مفيد، بی تا، صص ۵ - ۶)؛ عمرو بن ثابت گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، مردم به گذشته کفرآمیز خود بازگشتند جز سه نفر: سلمان و مقداد و ابوذر غفاری؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، چهل مرد نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و

گفتند: نه به خدا سوگند، بعد از تو از هیچ کس اطاعت نمی‌کنیم. فرمود: چرا؟ گفتند: ما درباره تو روز غدیر خم مطالبی از رسول خدا ﷺ شنیدیم. فرمود: [هر چه بگویم] انجام می‌دهید؟ گفتند: بله. فرمود: فردا با سر تراشیده نزد من آید. ولی فردای آن روز جز همان سه نفر نیامدند و عمار یاسر نیز بعد از ظهر آمد... .

۴. «عن أبي جعفر عليه السلام، قال كان الناس أهل ردة بعد النبي صلى الله عليه وآله إلا ثلاثة. فقلت: ومن الثلاثة؟ فقال: المقداد بن الأسود وأبوذر الغفاري وسلمان الفارسي، ثم عرف الناس بعد سير، قال: هؤلاء الذين دارت عليهم الرحا وأبوا أن يبايعوا [لأبي بكر] حتى جاؤوا بأمر المؤمنين عليهم السلام مكرها فبايع وذلك قول الله عز وجل ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ (آل عمران/۱۴۴)» (کلینی، ۱۳۶۷، ۲۴۵/۸ - ۲۴۶؛ طوسی، ۱۴۰۴، ۲۶/۱ - ۳۱)؛ امام باقر عليه السلام فرمود: مردم پس از پیامبر صلى الله عليه وآله به ارتداد گرایدند، به جز سه نفر: مقداد بن اسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی، آن‌گاه مردم پس از زمانی کوتاه [حق را] شناختند. حضرت ادامه داد: اینان کسانی‌اند که محور حق بر گرد آنان می‌چرخد، آنان از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیدند تا آن‌که امیر مؤمنان عليه السلام از سر اجبار بیعت کرد، و این است مصداقی از فرمایش خداوند که فرمود: «و محمد جز فرستاده‌ای از سوی خدا که پیش از او هم فرستادگانی [آمده و] گذشته‌اند، نیست. پس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می‌کنید و] به روش گذشتگان و نیاکان خود برمی‌گردید؟! و هر کس برگردد هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند؛ و خدا به زودی سپاس‌گزاران را پاداش می‌دهد».

در منابع حدیثی اهل سنت نیز چنین روایاتی وجود دارد:

۱. «عن أبي هريرة انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال يرد على يوم القيامة رهط من اصحابي فيجلون عن الحوض فأقول يا رب اصحابي فيقولونك لا علم لك بما احدثوا بعدك انهم ارتدوا على ادبارهم القهقري» (بخاری، ۱۴۰۱، ۲۰۸/۷)؛ رسول خدا به نقل ابوهریره فرمود: روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند... پس من می‌گویم: پروردگارا! اصحابم! پاسخ می‌فرماید: تو نمی‌دانی پس از تو چه پدید

آوردند، آنان به پشت سر خود، عقب بازگشتند.

۲. «عن أبي هريرة عن النبي ﷺ قال بينا انا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم فقلت اين قال إلى النار والله قلت وما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال هلم قلت اين قال إلى النار والله قلت ما شأنهم قال انهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقري فلا اراه يخلص منهم الا مثل همل النعم» (بخاری، ۱۴۰۱، ۲۰۸/۷ - ۲۰۹)؛ ابوهریره گوید: پیامبر ﷺ فرمود: در حالی که ایستاده بودم به ناگاه گروهی نمایان شدند، چون آنان را شناختم مردی از میان من و آنان خارج شد و گفت: بیا. گفتیم: کجا؟ گفت: به سوی آتش به خدا سوگند. گفتیم: مگر چه کرده‌اند؟ گفت: آنان پس از تو به عقب بازگشتند (این ماجرا دوباره نیز در مورد گروهی دیگر تکرار شد). پس تصور نمی‌کنم جز تعداد اندکی از آنان [صحابه] از آن رهایی یابند.

۳. «... فأقول: يارب أصحابي. فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، انهم لم يزالون مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم» (ابن حنبل، بی تا، ۲۳۵/۱؛ ترمذی، ۱۴۰۳، ۳۸/۴)؛ در حدیث دیگری از پیامبر ﷺ آمده است که.... پس می‌گوییم: پروردگارا! اصحابم! در پاسخ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند! از زمانی که از آنان جدا شدی پیوسته به عقب باز می‌گردند.

۱. ارزیابی سندی

نتیجه بررسی سندی روایات چهارگانه نقل شده از منابع حدیثی شیعه، چنان است که می‌آید:

صحت سند روایت اول، براساس متنی که شیخ مفید گزارش کرده و ما نیز همان را ذکر کردیم، به سبب وجود «احمد بن محمد بن یحیی» با تردید مواجه است. چه، وی با این عنوان در منابع دست اول رجالی توثیق نشده است و طبق تحقیق آیه الله خوئی، اگرچه مشهور بر او اعتماد کرده‌اند، فردی «مجهول» به شمار می‌رود (خوئی، ۳۲۸/۲ - ۳۲۹). مگر آن که این نام، تصحیف «محمد بن احمد بن یحیی» باشد که در این صورت، توثیق شده است (خوئی، ۲۹/۱۵ و ۴۵).

با این حال، روایت یادشده را - با اختلاف در تعبیر - ، کلینی نیز نقل کرده است

(کلینی، ۲۵۳/۸) که طبق این نقل «صحیح» می‌باشد. افراد موجود در سلسله سند طبق این نقل عبارتند از: حسین بن محمد بن عامر که امامی و ثقة است (نجاشی، ۶۶)، معلی بن محمد بصری، که هرچند نجاشی او را مضطرب الحدیث و المذهب توصیف کرده (نجاشی، ۴۱۶) لیک تحقیقات بر توثیق او دلالت دارد (نک: خوئی، ۲۵۸/۱۸)، حسن بن علی و شاء، که ثقة و جلیل القدر است (نجاشی، ۳۹)، ابان بن عثمان احمر، که از اصحاب اجماع است (کشی، ۳۷۵) و حارث بن مغیره نصری که وی نیز کاملاً توثیق شده است (نجاشی، ۱۳۹).

روایت دوم نیز «صحیح» است. افراد سلسله سند آن عبارتند از: محمد بن حسن، که ثقة و جلیل القدر است (نجاشی، ۳۸۳)، محمد بن حسن صفار، که او نیز ثقة و جلیل القدر است (نجاشی، ۳۵۴)، ایوب بن نوح، که توثیق شده است (نجاشی، ۱۰۲)، صفوان بن یحیی که کاملاً توثیق شده است (نجاشی، ۱۹۸)، مثنی بن ولید حنات که حکم به وثاقت او می‌شود (نک: خوئی، ۱۸۳/۱۴ و ۱۸۵) و برید بن معاویه که وی نیز ثقة است (نجاشی، ۱۱۲).

روایت سوم، از نظر سندی «ضعیف» می‌باشد و طبعاً به عنوان مؤید بکار می‌رود. در سلسله سند، اگرچه افراد ثقه‌ای همچون محمد بن حسن و محمد بن حسن صفار و محمد بن حسین بن ابی الخطاب وجود دارند، لیک به سبب موسی بن سعدان حنات که ضعیف توصیف شده (نجاشی، ۴۰۴) و عبدالله بن قاسم حضرمی که ضعیف و غالی خوانده شده است (نجاشی، ۲۲۶) به صحت موصوف نمی‌گردد.

روایت چهارم «صحیح» است. افراد موجود در سند عبارتند از: علی بن ابراهیم، که ثقة و جلیل القدر است (نجاشی، ۲۶۰)، ابراهیم بن هاشم که اگرچه بسیاری از رجالیان، به عدالت وی تصریح نکرده‌اند، دلایل متعددی بر وثاقت او دلالت دارد (نک: خوئی، ۳۱۷/۱-۳۱۸)، حنان بن سدیر صیرفی که توثیق شده است (طوسی، ۱۴۱۷، ۱۶۴) و سدیر بن حکیم صیرفی که بنا بر تحقیق، ثقة است (نک: خوئی، ۳۷/۸).

مجموعه روایات اهل سنت نیز از صحاح سته نقل شده است که هر کدام براساس شرایط مؤلفان صحاح (بخاری و ترمذی)، به «صحت» نزد اهل سنت موصوف می‌شوند.

۲. بررسی محتوایی

اکنون باید دید مقصود از ارتداد در این روایات چیست. چه اگر مقصود، برگشتن از اسلام و بازگشت به کفر و شرک و بت پرستی باشد، نه با آیات و روایات دیگر سازگار است، نه با تاریخ و نه با تحلیل های عقلی. توضیح این که بر اثر مجاهدت های دلسوزانه رسول خدا ﷺ از آغاز بعثت، مجموعه ای از مؤمنان مخلص به عنوان پیروان حضرت شکل گرفتند و هر روز بر تعداد آنان افزوده گشت. این مجموعه، به ویژه در دوره حضور پیامبر ﷺ در مدینه، با تعبیری همچون «یا ایها الذین آمنوا» و «مؤمنین» در قرآن مخاطب و مورد ستایش قرار گرفته و وعده بهشت و رضوان الهی به آنان داده شده است (برای نمونه: توبه/۷۲ و ۱۱۱؛ انفال/۷۴). برخی از آیات بر پایداری آنان در راه عقیده تأکید کرده اند:

۱. ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ (احزاب/۲۳)؛ از مؤمنان، مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا تثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در پیمانشان] نداده اند.

۲. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ ﴿يَسِّرُهُم رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ (توبه/۲۰-۲۱)؛ آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ تر و برتر است و اینانند که کامیابند. پروردگارش آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت هایی که برای آنان در آنها نعمت های پایدار است، مزده می دهد.

۳. ﴿أَمَّا الرَّسُولُ فَمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره/۲۸۵)؛ پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب ها و پیامبران ایمان آورده اند [و بر اساس ایمان استوارشان گفتند: ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم و گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزشت را خواهیم و بازگشت به سوی توست.

دقت در این آیات نشان می‌دهد که قطع نظر از افراد سست ایمان و منافقی که در بین مجموعه اهل ایمان نفوذ کرده بودند، افراد فراوانی در نقاط مختلف حضور داشتند که ایمان با تار و پود وجودشان درآمیخته بود و از این رو، ادعای بازگشت همه آنان به کفر در زمانی بسیار کوتاه را، سخت با تردید مواجه می‌کند. چگونه ممکن است آن همه انسان با ایمان که در طول سال‌های متمادی جان و مال خویش را در راه خدا در طبق اخلاص نهادند، به یکباره از اساس منکر دین شوند و به کفر برگردند؟! این تردید زمانی بیشتر می‌شود که می‌بینیم در برخی از روایات یاد شده، ارتداد فراتر از «اصحاب» به «همه مردم» نسبت داده شده و تنها افرادی انگشت‌شمار استثنا گردیده‌اند و این بدان معنا است که اصحابی همچون بلال حبشی و تابعینی چونان اویس قرنی و بزرگان بنی‌هاشم هم مشمول ارتداد باشند!!

آنچه در سیر طبیعی ممکن به نظر می‌رسد، ارتداد افرادی محدود است، افرادی که بر اثر سستی ایمان (نک: آل عمران/۱۶۷) همواره در معرض آسیب‌های اعتقادی قرار دارند. آیاتی که درباره ارتداد هشدار می‌دهند نیز با تعبیرهایی همچون «من» و «منکم» (نک: بقره/۲۱۷؛ مائده/۵۴) آن را به افرادی خاص و اندک منحصر کرده‌اند و نه همه مسلمانان. چنان که در زمان حیات پیامبر ﷺ و پس از ایشان، این اتفاق به صورت جزئی روی داد و شماری از افراد مرتد شدند. چنان که نقص و ضعف در عملکرد و فقدان بینش سیاسی و انجام رفتاری اشتباه را هم می‌توان از ناحیه عموم مردم تصور کرد، ولی ارتداد عقیدتی را خیر.

از نقطه نظر تاریخی نیز بازگشت همه مسلمانان - به جز تعدادی انگشت‌شمار - به کفر و شرک، به هیچ روی قابل اثبات نیست و نه تنها گزارش موثقی در این باره نرسیده است، که تاریخ پس از رحلت، نشان‌گر وجود جامعه‌ای اسلامی دست‌کم در ظواهر امور است، ظواهری که همان‌ها، نشانه مسلمان بودن فرد می‌باشد.^۱ بر این اساس، بایستی به دنبال مفهوم دیگری برای روایات یاد شده بود.

۱. آنچه از ارتداد افراد پس از رحلت پیامبر ﷺ در تاریخ ثبت شده، ارتداد گروهی اندک در عصر خلافت ابوبکر است که خلیفه با آنان مبارزه کرد، در حالی که روایات پیش‌گفته با تعبیرهای خود، اکثریت قریب به اتفاق اصحاب را شامل می‌شود (ر.ک: حکیم محمد تقی، بی تا، ۲۷).

۵. تحلیل مفهوم ارتداد در روایات یادشده و ارائه فرضیه

شواهد و قرائنی متعدد ما را به مفهومی خاص از این روایات می‌رساند.

پیش از آن، لازم است مفهوم واژه «ارتداد» را بنماییم. این واژه در اصل به معنی بازگشت است (ابن منظور، ۱۷۳/۳) و به همین معنا نیز در آیاتی از قرآن آمده است:

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ (یوسف/۹۶): پس هنگامی که مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او افکند و او دوباره بینا شد. ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ (نمل/۴۰): کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آنکه پلک دیده‌ات به هم بخورد، نزد تو می‌آورم. ﴿مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ﴾ (ابراهیم/۴۳) [ترسان به سوی دادگاه قیامت] شتابانند، سرهایشان را بالا گرفته [و دیدگانشان ذیلانه به برنامه‌های محشر دوخته شده] تا جایی که پلک‌هایشان به هم نمی‌خورد، و دل‌هایشان [از بیم عذاب فرو ریخته و از تدبیر و چاره‌جویی] تهی است. بدین جهت، هرگاه در قرآن «بازگشت از دین» مقصود بوده، قیدی همچون «عن دینه» (نک: مائده/۵۴) یا «من بعد ما تبين له الهدى» (نک: محمد/۲۵) وجود دارد.

حال با توجه به این مطلب، به نظر می‌رسد روایات مورد بحث ناظر به حوادث تلخ صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر ﷺ است، حوادثی که در نهج البلاغه از آن به فتنه‌های پس از رحلت (نک: نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶) یادشده، ابن عباس خاستگاه آن را «مصیبت بزرگ» برمی‌شمرد (نک: شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۳۷) و نتیجه آن، ایجاد بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین شکاف و شقاق در جامعه اسلامی بود و آن، تغییر مسیر خلافت اسلامی از اهل بیت ﷺ و «بازگشت» از مسیر ترسیم شده برای امت اسلامی توسط پیامبر ﷺ بود که با تقصیر و قصور عمومی از همراهی با علی ﷺ روی داد.

دلایل و شواهد فرضیه

چنان‌که اشاره شد، فرضیه ما آن است که مقصود از ارتداد صحابه در روایات یادشده، نه بازگشت به کفر و شرک، که «بازگشت از مسیر ترسیم شده توسط پیامبر ﷺ

برای امت اسلامی» می‌باشد. به دیگر سخن، ارتداد در اینجا به مفهوم «ارتداد از ولایت» است نه «ارتداد از توحید».

دلایل و شواهد این مدعا عبارتند از:

یک. در روایت سوم، پس از بیان ارتداد مردم، با واژه «انه» که دال بر تعلیل است، ماجرای تعهد شماری از اصحاب برای حمایت و اطاعت از علی علیه السلام و آزمایش آنان توسط حضرت ذکر شده است. این تعلیل به روشنی نشان می‌دهد که ارتداد صحابه به مسأله خلافت و ولایت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله باز می‌گردد.

دو. ذیل روایت چهارم به روشنی نشان می‌دهد سه نفری که «مرتد» نشده بودند، کسانی بودند که به «امارت امیر مؤمنان علی علیه السلام» پایبند بوده با غیر او بیعت نکردند و صرفاً زمانی که آن حضرت از سر اکراه تن به بیعت داد، آنان نیز بیعت نمودند.

سه. در روایت ذیل، پس از استثنای سه نفری که در روایات پیش گفته نیز آمده بود، نام عمار آمده که اندکی انحراف پیدا کرد و سپس بازگشت. آن‌گاه، انحراف بسیار اندک سلمان در زمینه «معرفت علی علیه السلام» خاطر نشان شده است و دستور سکوت به ابوذر از جانب علی علیه السلام و در ادامه نیز، به صراحت از «شناخت حق امیر مؤمنان علیه السلام» توسط هفت نفر بازگشت کننده سخن به میان آمده است. همه این موارد نشان می‌دهد که «ارتداد» مورد بحث در این روایات، با مسأله ولایت علی علیه السلام مرتبط است:

«عن أبي بكر الحضرمي قال: قال أبو جعفر عليه السلام: ارتد الناس إلا ثلاثة نفر: سلمان وأبوذر والمقداد، قال: قلت فعمار؟ قال: قد كان جاض جيضه ثم رجع ثم قال: إن أردت الذي لم يشك ولم يدخله شيء فالمقداد، فأما سلمان فإنه عرض في قلبه عارض أن عند أمير المؤمنين عليه السلام اسم الله الأعظم لو تكلم به لأخذتهم الأرض.... أما أبوذر فأمره أمير المؤمنين عليه السلام بالسكوت، ولم يكن يأخذه في الله لومة لائم، فأبى إلا أن يتكلم فمرّ به عثمان فأمر به، ثم أناب الناس بعد، وكان أول من أناب أبو ساسان الأنصاري وأبو عمرة وشيرة وكانوا سبعة فلم يكن يعرف حق أمير المؤمنين عليه السلام إلا هؤلاء السبعة» (مفيد، بی تا، ۱۰): ابوبکر حضرمی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: مردم به جز سه نفر مرتد شدند: سلمان و ابوذر و مقداد. گفتم: عمار چطور؟ فرمود: او اندکی انحراف پیدا کرد سپس بازگشت. آن‌گاه فرمود: اگر به دنبال کسی هستی که ذره‌ای تردید نکرد، او مقداد

است، حتی سلمان نیز به دلش خطور کرد که آیا می‌شود اسم اعظم نزد امیر مؤمنان علیه السلام باشد که اگر آن را بر زبان آرد زمین مردم را به خود گیرد.... ابوذر نیز از سوی امیر مؤمنان علیه السلام مأمور به سکوت بود و در راه خدا سرزنش ملامت گران تأثیری بر او نداشت، ولی او سخن گفت و در نتیجه عثمان وی را از مدینه اخراج کرد. سپس مردم توبه کرده بازگشتند و نخستین کسانی که بازگشتند، ابوساسان انصاری و ابوعمره و شتیره بودند، آنان هفت تن بودند و هیچ کس به اندازه آن‌ها حق امیر مؤمنان علیه السلام را نمی‌شناخت.

چنان‌که مشاهده می‌شود در این روایت، سخن از استثنای سه نفر از مسئله ارتداد است به گونه‌ای که سایر افراد مشمول آن قرار می‌گیرند؛ حتی افرادی همچون عمار که اندک تردید و انحرافی در زمانی کوتاه در دل داشته و سپس بازگشته‌اند، و حتی سلمان نیز در مقایسه با مقداد، فردی معرفی شده که در مورد مراتب والای معنوی برای امیر مؤمنان علیه السلام خطوری ذهنی داشتند! و این نشان می‌دهد که مقصود از ارتداد دیگران، اصطلاح فقهی آن یعنی کفر و شرک نبوده است، بلکه ضعفی در عقیده و قصور و تقصیری در عمل و در خصوص یکی از واجبات مهم دینی یعنی مسأله «ولایت» بوده است. به دیگر سخن، «ارتداد» خود مراتبی دارد که مراتب بالای آن به مفهوم انکار خدا یا نبوت و شریعت و مشمول احکام سنگین فقهی است و مراتب پایین آن، شامل هرگونه بازگشت از ارزش‌ها و تمرد از واجبات.

چهار. در روایتی دیگر، پیش از آن‌که از «اهل رده» سخنی به میان آید، از بیعت گروهی از صحابه با امیر مؤمنان علیه السلام پس از رحلت سخن گفته شده و این‌که علی علیه السلام سزاوارترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شایسته امارت بر مؤمنان است؛

«عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام، قال: جاء المهاجرون والأنصار وغيرهم بعد ذلك إلى علي عليه السلام فقالوا له: أنت والله أمير المؤمنين وأنت والله أحق الناس وأولاهم بالنبي عليه السلام هلم يدك نبايعك فوالله لنموتن قدامك! فقال علي عليه السلام: ان كنتم صادقين فاغدوا غدا على محلقتين فحلق علي عليه السلام وحلق سلمان وحلق مقداد وحلق أبوذر ولم يحلق غيرهم. ثم

۱. در روایت دیگری نیز آمده است اصحاب امام علی علیه السلام در عراق همراه حضرت با دشمن می‌جنگیدند در حالی که حتی پنجاه نفر او را به طور کامل به امامت نمی‌شناختند (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۴، ۲۵/۱).

انصرفوا فجاؤوا مرة أخرى بعد ذلك، فقالوا له أنت والله أمير المؤمنين وأنت أحق الناس وأولاهم بالنبی ﷺ هلم يدك نبايعك فحلفوا فقال: ان كنتم صادقين فاغدوا على محلقين فما حلق الا هؤلاء الثلاثة قلت: فما كان فيهم عمار؟ فقال: لا. قلت: فعمار من أهل الردة؟ فقال: ان عمارا قد قاتل مع علي ﷺ بعد» (طوسی، ۱۴۰۴، ۳۸/۱ - ۳۹): ابوبصیر گوید: امام باقر ﷺ فرمود: مهاجرین و انصار و غیر آنان پس از آن [رحلت پیامبر ﷺ و ماجرای سقیفه] نزد علی ﷺ آمده و گفتند: به خدا سوگند تو امیر مؤمنان هستی و سزاوارترین و نزدیک‌ترین مردم به پیامبر ﷺ. دست خود را بده تا با تو بیعت کنیم که به خدا سوگند حاضریم در برابر تو جان فدا کنیم. علی ﷺ فرمود: اگر راست می‌گویند صبح فردا با سرهای تراشیده نزد من آید. پس علی ﷺ و سلمان و مقداد و ابوذر سرهای خود را تراشیدند، ولی دیگران این کار را نکردند. آنان بار دیگر هم آمدند و همان سخنان را تکرار کردند و بر عهد خود سوگند یاد کردند. این بار نیز حضرت فرمود: اگر راست می‌گویند صبح فردا با سر تراشیده نزد من آید. ولی این بار نیز جز همان سه نفر کس دیگری این کار را نکرد. عرض کردم: پس عمار بین آنان نبود؟ فرمود: خیر. گفتم: پس عمار نیز از مرتدین بود؟ فرمود: عمار پس از آن همراه علی ﷺ با دشمن جنگید.

این روایت نیز به روشنی تحلیل یاد شده را تأیید می‌کند. چنان که در روایت دیگری نیز آمده است:

«عن الفضیل قال عرضت علی ابي عبد الله ﷺ أصحاب الردة، فكلما سميت إنساناً قال أعزب حتى قلت حذيفة، قال أعزب، قلت ابن مسعود، قال أعزب، ثم قال إن كنت إنما تريد الذين لم يدخلهم شيء، فعليك بهؤلاء الثلاثة، أبوالذر والمقداد وسلمان» (ابن إدريس حلی، ۱۴۱۱، ۵۴۹): فضیل گوید: اهل ارتداد را بر امام صادق ﷺ عرضه کردم، پس نام هرکس را می‌بردم می‌فرمود: دور شد! حتی حذیفه و ابن مسعود، سپس فرمود: اگر کسانی را می‌خواهی که هیچ [شک و تردیدی] بر آنان وارد نشد، بر تو باد به این سه نفر: ابوذر و مقداد و سلمان.

پنج. برخی از لغویان برجسته و شارحان دانشمند حدیث، مفهومی دیگر از ارتداد - غیر از بازگشت به کفر و شرک - را مطرح کرده‌اند. از جمله:

ابن اثیر در تفسیر ارتداد در این روایات می‌گوید: «انهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم؛ أي متخلفین عن بعض الواجبات، ولم یرد ردة الکفر، ولهذا قیده بأعقابهم، لأنه لم یرتد أحد من الصحابة بعده، وإنما ارتد قوم من جفاة الاعراب» (ابن اثیر، ۱۳۶۴، ۲/۲۱۴): این که آنان گرفتار ارتداد شده و پیوسته به عقب بازمی‌گشتند بدین معنا است که از برخی واجبات تخلف می‌کردند و ارتداد کفر اراده نشده است، بدین جهت آن را با قید «بازگشت به پشت سرشان» مقید نمود. چه، هیچ‌یک از صحابه پس از پیامبر ﷺ مرتد نشدند، بلکه صرفاً گروهی از بادیه‌نشینان خشن و دور از فرهنگ مرتد شدند.

نیز برخی از شارحان کتب حدیثی همچون ابن حجر و عینی، به این مفهوم اشاره کرده‌اند (نک: ابن حجر، بی تا، ۱۱/۳۳۳ - ۳۳۴؛ عینی، بی تا، ۱۹/۶۵).

شش. صریح یا ظاهر برخی از روایات آن است که ارتداد یاد شده، مخصوص افراد ساکن در مرکز حکومت یعنی مدینه و حداکثر شامل «اصحاب» بوده و مسلمانان ساکن در دیگر مناطق و به‌ویژه مناطق دوردست و نیز غیر صحابه را شامل نمی‌شده است و طبعاً، روایاتی که در آن‌ها واژه «مردم» آمده است نیز بر همین افراد حمل می‌شود. این بدان رو است که اصولاً جریان انحراف در مسأله خلافت و تشکیل سقیفه در مدینه روی داد، چنان که علی رضی الله عنه نیز در مرکز حکومت زندگی می‌کرد و وفاداران به آن حضرت نیز در همان جا بروز و ظهور یافتند. بنابراین، اختصاص این مسأله به افراد موجود در مرکز حکومت نیز می‌تواند تأییدی بر مدعای یادشده باشد. چه، اگر ارتداد را به مفهوم بازگشت به کفر بدانیم و معلول ضعف ایمان یا ایمان اجباری، نباید اختصاصی به ساکنان مرکز یا صحابه داشته باشد.

هفت. پیش‌تر، آیاتی را بازخوانی کردیم که خبر از «رضایت الهی» از مهاجران و انصار و عاقبت نیک و پاداش اخروی عظیم آنان می‌داد. اگرچه با دلایل متعدد، تعمیم آن را به «همه صحابه» نپذیرفتیم، لیک تردیدی نیست که گروه فراوانی از آنان مشمول این آیات می‌باشند. تمجید باشکوه قرآن از جایگاه فرازمند معنوی آنان در عرصه ایمان و اخلاص و مجاهدت، بازگشت فوری آنان را پس از رحلت پیامبر ﷺ به کفر و شرک، بسیار مستبعد می‌نماید. ضمن آن که احتمال فوت این گروه پیش از رحلت رسول

خدا سَلَّمَ نیز ضعیف و فاقد دلیل است.

به هر روی، برخی از تحلیل‌گران معاصر نیز با استناد به برخی از روایات یادشده، همین مفهوم برای ارتداد را بازگو کرده‌اند (نک: علی آل محسن، ۱۴۱۹، ۱۷۵).

هشت. برخی روایات در خصوص ارتداد مردم پس از امام حسین عَلَيْهِ و دوران خاص امامت امام سجاد عَلَيْهِ نیز شاهد دیگری بر این مدعا است؛ «عن الصادق عَلَيْهِ: ارتد الناس بعد الحسين عَلَيْهِ الا ثلاثة؛ ابو خالد الکابلی و یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم، ثم ان الناس لحقوا و كثروا...» (مفید، بی تا، ۶۴): پس از حسین بن علی عَلَيْهِ همه از راه بازگشتند، مگر سه نفر؛ ابو خالد کابلی، یحیی بن ام طویل و جبیر بن معطم. بعدها مردم دیگر به آنان پیوستند و [جمع شیعیان] انبوه گشت».

رهبر فرزانه انقلاب در تحلیلی استوار پیرامون این روایت چنین می‌فرماید: «پس از واقعه عاشورا همه از راه برگشتند... و از همه آرزوها و آرمان‌های تشیع صرف نظر کردند، فقط به نام تشیع و به این که در دل به امامان عقیده و محبت داشته باشند قناعت ورزیدند... در میان چندین هزار شیعه زمان امام سجاد عَلَيْهِ، فقط سه نفر در راه ماندند و وفاداری خود را نسبت به راه امامان حفظ کردند» (خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، ۱۳۸۳، ۲۱) بدیهی است ارتداد شیعیان، بازگشت به کفر و الحاد نبود، بلکه بازگشت از خط و مسیر امامان معصوم بود.

براساس آنچه ذکر گردید، ادعای واهی اسلام اجباری مردم عربستان در صدر اسلام و ارتداد آنان بلافاصله پس از رحلت پیامبر صَلَّى، سخت ناستوار و غرض‌ورزانه به نظر می‌رسد. چنان که اتهام تکفیر همه صحابه به شیعیان و سپس تکفیر شیعه به این بهانه نیز، اتهامی بی‌اساس و ناجوانمردانه است؛ چه، عالمان بزرگ شیعه بسان علمای اهل سنت، چنین اعتقادی ندارند و روایاتی چند که به ظاهر این معنا را تداعی می‌کند نیز، هم در منابع حدیثی شیعه و هم اهل سنت وجود دارد. ضمن این که باور به کفر «عده‌ای خاص» از معاصران پیامبر صَلَّى نیز، در میان هر دو فرقه وجود دارد.^۱

۱. اگر شیعه حکم به کفر برخی از منافقانی می‌کند که خود را بین صفوف اصحاب جا زده بودند، عموم اهل سنت نیز حکم به کفر صحابی بزرگی همچون ابوذر نموده و روایات تکفیر عثمان توسط عایشه و مانند آن را نیز نقل کرده‌اند (ر.ک: طبری، بی تا، ۴۷۷/۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶، ۲۰۶/۳).

نتیجه گیری

- روایاتی چند در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت وجود دارد که دست کم در نگاه نخست، ارتداد عموم صحابه را پس از رحلت رسول خدا ﷺ نشان می دهد. حال اگر مقصود، برگشتن از اسلام به کفر و شرک و بت پرستی باشد، نه با آیات و روایات دیگر سازگار است، نه با تاریخ و نه با تحلیل های عقلی. ضمن این که می تواند به معنی عدم موفقیت تلاش های پیامبر ﷺ در تربیت افراد مؤمن و معتقد باشد و شبهه گسترش اسلام با زور را تقویت کند.

- کسانی که عنوان «صحابی» بر آنان اطلاق می شود، در سه دسته جای می گیرند؛ گروه نخست، کسانی که ایمانی عمیق و عملی پاک و خالص داشتند، گروه دوم، اهل نفاق و کارشکنی بودند و گروه سوم ایمانی سطحی و آمیخته ای از اعمال خوب و بد را از خود بروز دادند. با این حال، شمار فراوانی به ویژه در گروه نخست، از ایمانی راسخ برخوردار بودند که بازگشت آنان به کفر با رحلت پیامبر ﷺ منطقی به نظر نمی رسد.

- روایات مورد بحث ناظر به حوادث تلخ صدر اسلام و پس از رحلت پیامبر ﷺ است که نتیجه آن، تغییر مسیر خلافت اسلامی از اهل بیت علیهم السلام و «بازگشت» از مسیر ترسیم شده برای امت اسلامی توسط پیامبر ﷺ بود که با تقصیر و قصور عمومی از همراهی با علی علیه السلام روی داد. محتوای روایات نیز نشان می دهد که مقصود از ارتداد در اینجا، اصطلاح فقهی آن یعنی انکار اسلام نیست، بلکه ضعفی در عقیده و قصور و تقصیری در عمل و در خصوص یکی از واجبات مهم دینی، یعنی مسأله «ولایت» بوده است. به دیگر سخن، «ارتداد» خود مراتبی دارد که مراتب بالای آن به مفهوم انکار خدا یا ضروریات اسلام و مراتب پایین آن، شامل هرگونه بازگشت از ارزش ها و تمرد از واجبات است و در روایات مورد بحث، همین مفهوم دوم مقصود می باشد.

کتاب شناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، دار بیروت، ۱۳۸۶ق.
۳. ابن اثیر، مجدالدین مبارک بن محمد جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، چاپ چهارم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.

۴. ابن حجر، احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۵. ابن حجر، احمد بن علی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، دارالمعرفه، چاپ دوم، بیروت، بی تا
۶. ابن حجر، احمد بن علی، نخبه الفکر، دار احیاء تراث العرب، بیروت، بی تا
۷. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، تحقیق احمد محمد شاکر، دارالفکر، بیروت، بی تا
۸. ابن حنبل، احمد بن محمد، بی تا، مسند احمد، بیروت، دارصادر.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۰. ابوریه، محمود، أضواء علی السنة المحمدیه، دار الکتب الاسلامی، بی تا.
۱۱. آل محسن، علی، کشف الحقایق، چاپ سوم، دار المیزان، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۱۲. آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، المکتب الاسلامی، دمشق، ۱۴۰۲ق.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ق.
۱۴. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، دارالفکر، دوم، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۵. حکیم، محمد تقی، السنة فی الشریعة الاسلامیه، بی تا، بی جا
۱۶. حلی، ابن ادریس، السرائر، چاپ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۷. خامنه‌ای، سیدعلی (مقام معظم رهبری)، پیشوای صادق، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۸. خطیب بغدادی، ابی احمد بن علی، الکفایة فی علم الروایه، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۱۹. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
۲۰. سید رضی، نهج البلاغه، تحقیق و شرح محمد عبده، اول، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۲ق.
۲۱. شرف الدین موسوی، سیدعبدالحسین، أجوبة مسائل جارالله، چاپ دوم، مطبعة العرفان، صیدا، ۱۳۷۳ق.
۲۲. شهید ثانی، زین الدین عاملی، الرعاية لحال البدایه، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ش.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۴ق.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، مؤسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۷. عجللی، احمد بن عبدالله، معرفة الثقات، مکتبه الدار، مدینه، ۱۴۰۵ق.
۲۸. عسکری، سید مرتضی، معالم المدرستین، مؤسسه النعمان، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۲۹. عینی، محمود بن احمد، عمدة القاری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۳۰. غزالی، محمد بن محمد، المستصفی فی علم الاصول، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۳۲. معروف الحسینی، هاشم، دراسات فی الحدیث والمحدثین، دار التعارف، بیروت، ۱۳۹۸ق.
۳۳. مفید، محمد بن محمد بن النعمان، الأمالی، چاپ دوم، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۴. مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، بی تا.
۳۵. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم، قم، ۱۴۱۶ق.
۳۶. نفیسی، شادی، درایة الحدیث، سمت، تهران، ۱۳۸۶ش.
۳۷. نقوی، سیدحامد، خلاصة عقبات الأنوار، مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۰۶ق.
۳۸. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.